

شهادتنامه حسن یوسفی اشکوری

در این شهادتنامه، حسین یوسفی اشکوری از اتهام ارتداد و محکوم شدن به اعدام توسط دادگاه ویژه روحانیت در پی حضورش در کنفرانس برلین در سال 2000 سخن می‌گوید. هر چند حکم اعدام او نهایتاً لغو شد، وی بیش از چهار سال زندانی بود.

اسم کامل: حسن یوسفی اشکوری

تاریخ تولد: 20 مرداد 1328

محل تولد: اشکور، ایران

شغل: پژوهشگر دینی



سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: 5 اردیبهشت 1393

مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه با آقای حسن یوسفی اشکوری تهیه شده و در تاریخ 8 شهریور 1393 توسط حسن یوسفی اشکوری تأیید شده است. این شهادتنامه در 89 پاراگراف تنظیم شده است.

نظرات شهود بازتاب دهنده دیدگاه های مرکز اسناد حقوق بشر ایران نمی باشد.

شهادتنامه

پیشینه

1. من حسن یوسفی اشکوری هستم. در 20 مرداد 1328 شمسی در اشکور از توابع شهرستان رودسر در استان گیلان متولد شدم. پیش از انقلاب اسلامی 15 سال در حوزه علمیه قم تحصیل کرده و سالها روحانی بوده ام. سال 1379 مصادف با دوران زندان و محاکمه شدن من در دادگاه ویژه روحانیت است که محکوم به خلع لباس دائم از لباس روحانیت شدم.

2. حدودا 14 یا 15 سال است که دیگر روحانی نیستم. در دوران پیش از انقلاب از روحانیان مبارز و فعال بودم و دو بار بازداشت شدم.

3. در دوران پس از انقلاب در طول سالهای 57 و 58 فعال بوده و در شهرهای مختلف ایران سخنرانی کردم. در دوره اول مجلس شورای اسلامی نماینده شهسوار و رامسر بوده ام و بعد از آن از سیاست کنارمگیری کردم. به مدت چهار یا پنج سال در دانشگاه علامه طباطبائی تدریس می‌کردم. پس از سخنرانی در مجلس ختم دکتر سامی در پائیز سال 1367 به دستور وزارت اطلاعات دیگر برای تدریس در دانشگاه دعوت نشدم. از آن پس بیشتر به کارهای علمی و فرهنگی رو آوردم. از سال 1364 به عنوان نویسنده با دائره المعارف بزرگ اسلامی همکاری می‌کنم. از سال 1369 تا 1377 از ویراستاران و از نویسندگان دائره المعارف تشیع بوده ام. در مجله ایران فردا به مدت نه سال عضو شورای سردبیری بوده و نیز نویسندگان آن ماهنامه بوده ام. همچنین در دوران اصلاحات از کسانی بوده ام که در روزنامه‌ها و مطبوعات اصلاح طلب آن زمان حضور داشتم.

حوزه علمیه قم

4. من از سن دوازده سالگی با تصمیم پدرم به حوزه رودسر رفتم چون پسر عموی پدر من در آنجا طلبه بود. دو تا سه سال آنجا بودم. سال 44 به قم رفته و تا سال 57 در آنجا بودم.

5. طبق رسم موجود در حوزه های علمیه، به مدت دو ماه و نیم در فصل تابستان حوزه را تعطیل می‌کنند و در این مدت طلبه ها به شهرهای خود یا شهرهای دیگر می‌روند. تعطیلات دیگر در طول ماه رمضان است. طلبه هایی که اهل منبر هستند به شهرها و روستاهای مختلف برای تبلیغ دینی می‌روند. تبلیغ دینی به عنوان یک وظیفه دینی است و در عین حال کمک مالی برای امرار معاش طلاب نیز هست. در طول ده روز اول ماه محرم حوزه تعطیل می‌شود و طلبه ها به مسافرت می‌روند. البته این که در کدام شهر و یا ده و یا مسجد سخنرانی و تبلیغ می‌کند بستگی به اعتبار و شهرت طلبه ها دارد. من هم در ماه محرم و رمضان به روستاها و شهرهای مختلف در گیلان و بخشی از مازندران مثل رامسر، شهنسوار و چالوس و بعدتر گرمسار، سمنان، دامغان، اراک، خمین، آباد، گلپایگان، و خیلی جاهای دیگر می‌رفتم.

6. هر طلبه ای معمولاً از یک مرجع تقلید پیروی و یا برای او تبلیغ میکند. از سال 1340 که دوازده سیزده ساله بودم و آغاز دوران مبارزات روحانیت بود، من طرفدار آیت‌الله خمینی بودم تا دوران انقلاب و حتی دو یا سه سال بعد از انقلاب. معمولاً مراجع قم به طلاب حوزه شهریه می‌دهند و البته این طور نیست که هر مرجع فقط به شاگردان خود شهریه بدهد. به عنوان مثال مراجع نجف ممکن است که در قم شهریه بدهند. یا مثلاً مراجع قم ممکن است که به طلبه های نجف و کربلا شهریه بدهند. مثلاً آقای سیستانی در عراق هستند ولی به طلبه های قم شهریه می‌دهند. شهریه منحصرأ مربوط به طلبه ها یا شاگردان یا پیروان خاص یک مرجع نیست. هر مرجعی بنا به وسیله که دارد به طلبه های بیشتری شهریه می‌دهد.



7. من از طرف چهار یا پنج نفر از مراجع شهریه دریافت می‌کردم. از طرف آقای خمینی که آن موقع در نجف بودند، از برادر ایشان آقای پسندیده که در قم بودند و منزل ایشان را اداره می‌کردند شهریه دریافت می‌کردم. منتها آن زمان به اصطلاح پول زیادی نبود. ممکن بود مثلاً 30، 50، یا 100 تومان بدهند که البته آن زمان پول کمی محسوب نمی‌شد ولی به هرحال زندگی من فقط از همین طریق اداره نمی‌شد. مخصوصاً پس از ازدواج که در سال 1351 انجام گرفت. به همین دلیل برای امرار معاش در ماه محرم و رمضان به مسافرت می‌رفتم. البته تعداد کمی از طلبه ها بودند که نیاز مادی نداشتند و پدر

یا خانواده به آنها کمک میکردند. من هم تا زمانی که لباس روحانیت پوشیده بودم پدرم به من کمک می‌کردند و یک مقدار شهریه می‌گرفتم ولی زمانی که پدر من توانایی کمک مالی نداشتند از طریق شهریه و سفرهای تبلیغی زندگی خود را اداره می‌کردم.

آشنایی با برخی روحانیون سیاسی معروف

8. در دوران پیش از انقلاب اکثر روحانیون مبارز را می‌شناختم. از جمله آنها منتظری، گرامی قمی، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، خامنه ای، هاشمی نژاد، محمدجواد حجتی کرمانی، و حسن لاهوتی بودند که با برخی از آنها از دور و با برخی از نزدیک آشنا بودم. پیش از ورود من به قم در اوایل دهه چهل، آقای هاشمی رفسنجانی برای سربازی به تهران رفته بودند. بعد از سربازی هم در تهران ماندند که از دور ایشان را می‌شناختم. در دهه چهل و پنجاه من از نزدیک آقای هاشمی رفسنجانی را ندیده بودم تا مجلس اول و بعد از انقلاب. آقای خامنه‌ای قبل از انقلاب در مشهد بودند. در سال 55 به دیدن ایشان در مشهد رفتم که در منزل ایشان با هم آشنا شدیم. در دوران مجلس اول من و آقای خامنه ای نماینده مجلس بودیم که آشنایی ما از این طریق ادامه پیدا کرد. بعدها ایشان رئیس جمهور شدند من هم هنوز نماینده مجلس بودم و گاهی ایشان را می‌دیدم. بعد از پایان مجلس اول به طور کلی با این آقایان قطع رابطه کرده و از آن به بعد هیچ گونه رابطه ای نداشته و ندارم.

9. آقای خاتمی را قبل از انقلاب نمی‌شناختم. در این اواخر ایشان پس از آقای شبستری به مرکز اسلامی هامبورگ در آلمان رفته بودند. بعد از انقلاب ایشان به ایران برگشتند. در مجلس اول با ایشان از نزدیک آشنا و دوست شدم.

10. زمانی که در قم بودم آیت الله منتظری را می‌شناختم که محور مبارزات در قم بودند. همین طور آقای نوری همدانی را که فعلاً از مراجع تقلید هستند و استاد من هم بودند. پیش آیت الله فاضل لنکرانی که فوت شده اند هم درس می‌خواندم. آقای بهشتی را هم از دور می‌شناختم. ایشان را یکبار در منزلشان در سال 54 در تهران ملاقات کردم. در تهران به مناسبت یک کاری به خانه ایشان در محله دروس تهران رفته بودم.

11. آقایان مهدوی کنی و لاهوتی اشکوری را از نزدیک دیده بودم و می‌شناختم. هاشمی نژاد را از طریق حضور در پای سخنرانیهایش می‌شناختم. آقای حجتی کرمانی را از سال 44 می‌شناختم او ده سال در زندان بود. اما آشنایی نزدیک ما که تبدیل به دوستی شد در مجلس اول بود که هنوز هم ادامه دارد. همین طور آیت الله طالقانی را از همان اوایل دهه چهل می‌شناختم و بعدها بیشتر شناختم ولی در هرحال او را هرگز ندیده ام.

دستگیری و بازداشت در دوران پهلوی

12. در دهه‌های 40 و 50 طلبه فعالی بودم که در شهرهای مختلف برای سخنرانی و تبلیغات مذهبی می‌رفتم. البته در آن زمان امکان حرفهای مستقیم سیاسی به هیچ وجه وجود نداشت. من از پیروان آیت الله خمینی بوده و عملاً هم مبلغ تمام فعالان سیاسی بودم. به دلیل عدم مرزبندی پررنگ بین گروه های سیاسی از مجاهدین گرفته تا نیروهای غیر مذهبی، عملاً مبلغ گروههای ضد شاه بودم. کتابهایشان را می‌خواندم و پخش می‌کردم. اعلامیه هایشان را هم پخش می‌کردم.

13. باراول در زمستان سال 1353 در گیلان بازداشت شدم. در روز عاشورای سال 1353 در یکی از بخشهای اطراف شهرستان رودسر به منبر رفته بودم. بعد از پانین آمدن از منبر مأمور ژاندارمری من را جلوی مسجد بازداشت کرد. من را به ژاندارمری رودسر برده و بعد از آنجا به ساواک لاهیجان تحویل دادند. بعد از یک بازجویی در ساواک لاهیجان من را تحویل زندان رشت دادند.
14. تنها دلیل دستگیری من در آن زمان سخنرانی‌ها و پخش اعلامیه‌ها بودند. برای مثال برای بیان مسائل شرعی مردم بدون اینکه از کسی نامی ببرم از رساله های آیت‌الله خمینی استفاده می‌کردم. اتهامی هم که در بازجویی‌ها متوجه من کردند تبلیغ علیه نظام شاهنشاهی بود. از منبرهای من گزارشهایی تهیه کرده بودند. همچنین در بازجویی‌ها به بخشهایی از سخنان من در منبر اشاره می‌کردند.
15. حدود هشت سال پیش در ایران از طریق اقدام کرده و بخش کمی از بازجویی‌های خود که مربوط به دوران پیش از انقلاب بودند را از وزارت اطلاعات گرفتم. براساس گزارشهایی که یکی از مأمورین ساواک از سخنرانی‌های من ارائه داده بود، گفته شده بود که من در بالای منبر مردم و مخصوصاً قشر کارگر را دعوت به اعتصاب کرده ام. سند ارائه شده دال بر این مطلب بود که من در منبر گفته بودم که کارگران معدن ذغال سنگ در انگلستان از طریق اعتصاب حقوقشان را گرفته اند.
16. بیان این مطلب در بالای منبر از دید آنها دعوت و تشویق کارگران به اعتصاب محسوب شده بود. این روش امروزه در بازجویی‌های جمهوری اسلامی هم مشاهده می‌گردد. البته حرف بی ربطی نبود. به دلیل اینکه من به عنوان یک طلبه در بالای منبر باید بحثهای مذهبی می‌کردم، آیه قرآن می‌خواندم و از روایت مذهبی حرف می‌زدم ولی به جای آن صحبت از اعتصاب کارگران معدن ذغال سنگ در نیوکاسل [1] کرده بودم! این مسئله از دید آنها یک مسئله غیر عادی تلقی شده بود و این امر را به صورت تحریک و تشویق دیگران به اعتصاب تلقی کرده بودند.
17. بار اول من را بدون رفتن به دادگاه و بدون وثیقه آزاد کردند. البته در آن زمان مسئله وثیقه برای زندانیان سیاسی چندان رایج و باب نبود. طبق ضوابط آن موقع به فعالان سیاسی خیلی سخت نمی‌گرفتند. در اولین بازداشت در صورتی که جزء گروههای مسلح نبودید بدون محاکمه آزاد می‌کردند یا حکمهای سبک می‌دادند. ولی در صورت بازداشت در دفعه دوم سخت می‌گرفتند. با اینکه می‌دانستند مخالف آنها بودم ولی می‌دانستند که هرگز دست به اسلحه، ترور، انفجار و آدم کشی نزده ام. بنابراین آدمهای بی دردمی مثل من را آزاد می‌کردند. در بهار سال 1354 آزاد شدم.
18. بار دوم در زمستان 1354 در قم بازداشت شدم. دو یا سه ماه در زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری در تهران بودم. [2] حدس من این است که دومین دستگیری به خاطر مسئله خاصی نبود و در ادامه همان مسائل قبلی بود. بر اساس بازجویی‌ها متوجه شدم که در فاصله یک سال بین زندان اول و دوم برای من «تعقیب مراقبت» گذاشته بودند. این اصطلاحی بود که آن موقع به کار می‌بردند. در صورتی که می‌خواستند افرادی را تحت نظر قرار بدهند، در صورت داشتن تلفن، تلفن آنها و رفت و آمدها را را کنترل می‌کردند. خوشبختانه من تلفن نداشتم. آنها همچنین خانه افراد را برای کنترل رفت و آمد آنها و اینکه با چه کسانی دوست هستند تحت نظر می‌گرفتند. در مورد خود من یک طلبه همولایتی ام را به عنوان خبرچین من گمارده بودند. البته این را پس از انقلاب زمانی که آن طلبه به اتهام همکاری با ساواک بازداشت شد فهمیدم. در آن زمان دانشجویان از تهران به همراه افراد سیاسی منطقه پیش من می‌آمدند. آنها متوجه شده بودند که آدم بیکاری نیستم و در هر حال در این ارتباطات قرار دارم. حتما احساس کرده بودند که باید جلوی فعالیت های من را بگیرند.
19. بازجویی‌های دفعه دوم در تهران بسیار طولانی بودند و هر بار پنج تا شش ساعت طول می‌کشید. از حدود سه ماهی که در آنجا بودم شاید حدودا دو ماه مرتباً از من بازجویی می‌کردند. بازجویی در وقتهای مختلف حتی نیمه شب صورت می‌گرفت. عمده ترین اتهامات مطرح شده ارتباط با گروههای مسلح و این گونه مسائل بودند. ولی خودشان می‌دانستند که این حرف بی‌ربطی است و بعد از چند جلسه بازجویی بحث اسلحه و غیره را به کنار گذاشتند. اتهامات دیگر شامل تبلیغ به نفع گروههای به اصطلاح خودشان خرابکار و مخالفان امنیت ملی مثل مجاهدین، چریکها و خمینی، تبلیغ علیه رژیم شاهنشاهی و کمک به خانواده های زندانیان سیاسی بودند. البته براساس خبرهایی که داشتند این اتهامات و از جمله کمک به خانواده زندانیان سیاسی مسئله بی‌ربطی نبود. زمانی که دوستان من در زندان بودند سعی من بر این بود که به خانواده های آنها از نظر معیشتی و مادی کمک بکنم.
20. در هیچ یک از دو مدت بازداشت توسط ساواک هرگز تحت شکنجه جسمی قرار نگرفتم. حتی یک سیلی هم به من نزدند. دفعه اول در رشت حتی توهین مستقیم هم به من نکردند به جز یک بار که تیمسار موحدی، رئیس ساواک گیلان، بعد از خواستن من به اتاقش به من بد و بیراه گفت. بعد هم از جایش بلند شد و رو به روی من ایستاد. در آن لحظه من آماده بودم که سیلی محکمی به زیرگوشم بزنند اما خودداری کرد. دقیق نمی‌دانم که برای تهدید من بود یا واقعا قصد زدن من را داشت. دفعه دوم در تهران در زندان کمیته مشترک خرابکاری و در شهربانی با من برخورد فیزیکی نداشتند. ولی بازجویی من شخص بسیار بد دهن و فحاشی بود. نامش لطفی بود که البته مستعار بود و پس از انقلاب زمانی که نماینده مجلس بودم به دلیلی او را دیدم و دانستم که نام فامیلی واقعی اش شمیرانی بود.
21. دفعه اول دو هفته در زندان انفرادی بودم و بقیه آن را در زندان عمومی گذراندم. ولی دفعه دوم در زندان کمیته در زندان انفرادی بودم. تا آخر انفرادی بودم منتها غالباً تنهای کامل نبودم. به مدت دو هفته کاملاً تنها بودم. در بقیه این دو ماه و نیم مدتی دو نفره یا سه نفره بودیم. تعریف زندان انفرادی این نیست که زندان یک نفره باشد. تعریف زندان انفرادی این است که در زندان باید بسته باشد تا توانایی بیرون آمدن از در را نداشته باشید. بنابراین در انفرادی حق هواخوری، ملاقات، تلفن، کتاب، روزنامه و تلوزیون را ندارید. زندان انفرادی می‌تواند یک نفره، دو نفره یا سه نفره باشد. حدود دو ماه و نیم در یک سلول دربسته و بدون هواخوری سه نفره بودیم.

22. در بهار 1355 من را برای بار دوم آزاد کردند. این بار هم بدون وثیقه و محاکمه آزاد کردند. دلیل آزادی من در دفعه دوم فشارهای حقوق بشری بر رژیم شاه بود که در آن زمان منجر به آزادی تدریجی زندانیان سیاسی قدیمی شده بود.

فعالیت‌ها در جریان ملی-مذهبی

23. ملی-مذهبی یک حزب یا گروه نیست. یک مجموعه ای است که تقریباً از سالهای 70 و بعد از دوران اصلاحات یعنی سال 76، 77 به عنوان یک طیف سیاسی مطرح است و این عنوان نیز همان زمان در روزنامه‌ها مطرح شد. این جمع حول و حوش مهندس عزت‌الله سحابی و مجله ایران فردا شکل گرفت. مجله ایران فردا از سال 1371 تا 1379 منتشر شد، که مدیر مسئول آن آقای سحابی بودند و من و بعضی از دوستان دیگر (که الان بعضی از آنها در خارج از کشور هستند) در تأسیس و اداره آن مشارکت داشتیم.

24. من جزء هیئت تحریریه و از گردانندگان اولیه مجله بودم. بنابراین طیفی که اطراف مهندس سحابی و دکتر پیمان بودند نامشان شد ملی-مذهبی. دکتر رضا ربیسی، دکتر حسین رفیعی، آقای محمد بسته‌نگار، دکتر نظام‌الدین قهاری، و از کسانی که الان در خارج از کشور هستند، آقای رضا علیجانی، آقای تقی رحمانی، مرتضی کاظمیان و خیلی‌های دیگر از جمله چهره‌های شاخص فعالان فرهنگی و سیاسی ملی-مذهبی هستند.

25. در ارتباط با مفهوم عنوان «ملی-مذهبی» می‌توان به اختصار گفت: «ملی» به معنی حاکمیت ملی است و معتقد به دموکراسی نه لزوماً به معنای ملیت و ناسیونالیسم. «مذهبی» هم به معنی گرایش به اسلام نواندیش و رفرم شده. می‌توانیم از عنوان مسلمانان دموکرات هم استفاده بکنیم. البته بعد از آمدن به خارج از کشور، متوجه شدم که به راحتی نمی‌توان آن را به زبانهای اروپائی ترجمه کرد و این عنوان حتی برای برخی از ایرانیان نیز مبهم و محل تردید است. در ایران گاهی نهضت آزادی را هم جزء جریان ملی-مذهبی تلقی می‌کردند. بنا براین ملی-مذهبی یک طیف و مجموعه ای از همفکرانی است که حول و حوش یک سلسله با آرمانهای مشخص با هم همکاری، همیاری و همدلی می‌کنند.

26. آشنائی من با مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس سحابی و دکتر یزدی به مجلس اول بر میگردد که تا الان هم ارتباط و همفکری ام را با آنها ادامه می‌دهم. به خصوص در دهه‌های 60 و 70 تا قبل از اصلاحات، تنها روحانی که به آنها نزدیک بود و گاهی هم در مجالس ختم و مذهبی آنها سخنرانی می‌کرد، من بودم. فضای سیاسی ایران در دهه 60 و 70 بسیار خفقان آمیز بود به حدی که هیچ آخوندی جرأت نزدیک شدن به آنها را نداشت. بعد از سال 79 که به زندان رفتم، آقای کدیور از زندان آزاد شدند و در واقع نقش مرا در این مجموعه ادامه دادند. کم‌کم بعضی از روحانیون جوانتر در مجالس مذهبی آنها شروع به صحبت کردند.

کنفرانس برلین

27. ماجرا از آنجا شروع شد که شبی در پائیز سال 78 ساعت ده شب تلفن زنگ زد. یک نفر به انگلیسی صحبت می‌کرد و من هم انگلیسی بلد نبودم. تنها چیزی که از حرف ایشان متوجه شدم کلمه اشکوری بود. فهمیدم که درست گرفته است. تلفن را به پسر دمادم. ایشان صحبت کردند و گفتند که از آلمان زنگ زده‌اند. در این صحبت تلفنی بیان کردند که در ماه آوریل 2000 یک کنفرانس در برلین برگزار خواهد شد که مدیریت آن با بنیاد هانریش بل است. [3]

28. نام بنیاد هانریش بل در آلمان را شنیده بودم. اطلاع یافتیم که می‌خواهند از تعدادی از روشنفکران و فعالان جامعه مدنی ایران دعوت بکنند. همینطور قرار بود از جمعی از روزنامه نگاران و دانشجویان نیز برای شرکت در این کنفرانس دعوت بشود. عنوان کنفرانس «ایران بعد از انتخابات عمومی» بود. درست زمانی بود که زمینه انتخابات مجلس ششم در حال فراهم شدن بود و فضا به نحوی بود که انتظار برنده شدن اصلاح طلبان در مجلس ششم می‌رفت.

29. آن زمان سومین سال ریاست جمهوری آقای خاتمی بود. فضای ایران هم کاملاً متحول شده بود. در صورت پذیرش من آنها آماده بودند که دعوت نامه را بفرستند. بعد هم گفته شد که پس از آن کسی را به ایران خواهند فرستاد تا ما را در جریان بیشتر مسائل قرار بدهند. من هم به پسر دمادم گفتم که فعلاً می‌پذیرم ولی پذیرش من مشروط است. به آنها گفتم که بعد از دریافت دعوت نامه و مشخص شدن افراد دعوت شده و برنامه‌ها پاسخ نهایی را خواهم داد.

30. بعد از یک هفته دعوت نامه را به همراه یک بروشور دریافت کردم. با یکی دو نفر از دوستان در این مورد مشورت کرده و به این نتیجه رسیدم که خوب و مناسب است که شرکت کنم. آنها در واقع می‌خواستند که با برقراری این کنفرانس از مسائلی که در ایران می‌گذرد بیشتر آگاه بشوند. مسائلی مثل اصلاح طلبی و اوضاع بعد از انتخابات. از طرف دیگر هم گوشه چشمی به بهبود روابط ایران و آلمان و کلاً اتحادیه اروپا داشتند. مخصوصاً کشور آلمان که بعد از واقعه میکونوس رابطه ایران و آلمان بسیار تیره شده بود. [4] آقای خاتمی هم در اردیبهشت ماه برای اولین بار به آلمان می‌رفتند. انگیزه کنفرانس را به طور تلویحی در بروشور هایشان بهبود روابط ایران و اروپا و به طور خاص ایران و آلمان اعلام کرده بودند.

31. حدوداً بعد از یک ماه، آقای توماس هارتمن که روزنامه نگار بودند و با بنیاد هانریش بل و حزب سبزهای آلمان کار می‌کردند به تهران آمدند و در دیداری که با من داشتند به وضوح اهدافشان را توضیح دادند. اهدافشان به نظرم مفید آمدند. فکر کردم که آنجا از اوضاع ایران صحبت خواهم کرد و اگر خارجی‌ها از زبان ما بشنوند بهتر است. در عین حال تنوع هم در دعوت‌هایشان وجود داشت. هفت یا هشت نفر از کانون نویسندگان ایران و از چهره‌های سکولار و غیر مذهبی دعوت شده بودند. از من و مهندس سحابی به عنوان طیف ملی-مذهبی دعوت کرده بودند. در آن زمان من در کسوت روحانی بودم

و در دائرة المعارف بزرگ اسلامی به عنوان نویسنده و به عنوان یک محقق اسلامی فعال بودم. یک مقدار روزنامه نگاری هم می‌کردم اما هیچ سمت دولتی نداشتم.

32. آقای هارتمن همچنین از دعوت دست راستی‌ها صحبت کردند که مورد تأیید من هم بود. به آنها گوشزد کردم که آمدن آنها بعید است ولی حتما دعوتشان بکنید. آقای هارتمن اسم آقای امیر محبیان را بردند که سردبیر روزنامه رسالت هستند و گفتند که می‌خواهند از ایشان هم دعوت بکنند. چند بار آقای محبیان را دیده بودم و با هم در دانشگاه سخنرانی کرده بودیم. ایشان جزء روشنفکران جناح راست و فردی معقول و منطقی تر می‌نماید. البته بعدها در برلین فراموش کردم ببرسم که آیا ایشان را دعوت کردند و ایشان حاضر نشدند که بیایند و با اصولا دعوت نشدند.

33. در نهایت ویزا گرفته و در ماه آوریل سال 2000 به آلمان رفتم. از ایران شنیده بودم که بعضی از گروه‌های اپوزیسیون بیانیه داده و به این کنفرانس اعتراض کرده بودند. در اعتراضشان اعلام کرده بودند که چرا در این کنفرانس از آنها دعوتی نشده و چرا فقط افرادی از داخل ایران دعوت شده بودند. بیان کردند که اصلاح طلبان اپوزیسیون بدلی هستند و خودشان را اپوزیسیون واقعی تلقی می‌کردند. تمام بیانیه‌ها، شعارها و تحلیل‌های آنها بر این مبنا بود که کنفرانس برلین با کمک سفارت جمهوری اسلامی بوده و آن را توطئه مشترک دولت آلمان و جمهوری اسلامی علیه خود می‌دانستند. البته مخالفت آنها با جریان اصلاح طلبی داخل کشور طبیعی بود به دلیل اینکه گروه‌هایی که 20 سال شعار براندازی داده بودند و می‌گفتند تنها راه حل جنگ مسلحانه است و یا باور داشتند که جمهوری اسلامی اصلاح ناپذیر است و لذا نابود باید گردد، نمی‌توانستند هر نوع رفرم و اصلاحات در ساختار نظام جمهوری اسلامی را باور داشته و یا قبول کنند. آنها این مسئله را به عنوان یک سازش تلقی میکردند که از دید آنها انقلاب مورد نظرشان را به تأخیر می‌انداخت.

34. روز اول من، مهندس سبحانی، آقای اکبر گنجی، خانم مهرانگیز کار و آقای کاظم کردوانی سخنرانی کردیم. هرچند در روز اول هم بسیار تلاش شد تا برنامه اجرا نشود ولی به هر تقدیر برگزار شد. ولی گروه‌های مخالف که از صد نفر تجاوز نمی‌کردند روز دوم جلسه را مطلقا در تسخیر خودشان گرفتند و هر کاری که دلشان می‌خواست کردند. شعار دادند و یک زن و یک مرد لخت شدند. سرانجام مانع برگزاری دو برنامه صبح و عصر روز دوم کنفرانس شدند. به همین دلیل در روز سوم افراد را با کارت دعوت کردند. در نتیجه آنها نتوانستند به داخل سالن راه پیدا بکنند. حدود 1500 تا 2000 نفر برای دیدن کنفرانس به آنجا آمده بودند و تعداد زیادی با تلوزیون مدار بسته کنفرانس را می‌دیدند.



Source: BBC Persian

35. جمهوری اسلامی از این فرصت استفاده کرده و آن را تبدیل به یک ماجرائی علیه اصلاح طلبها و دولت خاتمی و ما کرد. پس از بازگشت به ایران شش نفر بازداشت شدند. کسانی هم که بازداشت نشدند، بازجویی شده و سرانجام به دادگاه رفتند. من چهار ماه در پاریس بودم و بعد از بازگشت به ایران، فردای شبی که به خانه رفتم، بازداشت شده و به زندان اوین منتقل شدم.

36. من متهم دادگاه ویژه روحانیت بودم. از قبل حکم بازداشت من صادر شده بود و مأموران دادگاه ویژه روحانیت در فرودگاه برای دستگیری من آمده بودند ولی چون شمار قابل توجهی برای استقبال من به فرودگاه آمده بودند، تصور آنها این بود که ممکن است بازداشت من در فرودگاه باعث شلوغی بشود و حادثی را به وجود بیاورد لذا آن شب من را بازداشت نکردند. روز بعد، 15 مرداد 1379، مأموران در ساعت ده صبح من را در خانه‌ام در تهران بازداشت کردند.

اتهامات دادگاه ویژه روحانیت

37. بعد از دستگیری من را به دادرسی دادگاه ویژه روحانیت بردند. آنجا تفهیم اتهام شدم و یک بازجویی مختصر کردند که تا ساعت سه بعد از ظهر طول کشید. دلیل اصلی بازداشت حرفهای من در کنفرانس برلین در مورد برخی مباحث دینی مانند تغییرپذیری احکام اسلام و همچنین مخالفت با حجاب اجباری بود. من حجاب را یک امر اختیاری می‌دانستم حتی اگر واجب شرعی تلقی شود. گفته بودم که احکام اجتماعی اسلام مثل حدود، دیات، قوانین کیفری و مجازاتها جزء قوانینی هستند که تغییرپذیر و تابع زمان و مکان هستند. بر اساس این حرف به من اتهام ارتداد زدند. ارتداد اصلی‌ترین اتهام من بود.

38. در کيفرخواست من پنج اتهام وجود داشت. [5] اولین اتهام، اتهام ارتداد بود. اتهام دوم، انتتلاف با گروههای مخالف نظام برای بر اندازی جمهوری اسلامی ایران در آلمان بود. اتهام سوم، تبلیغ علیه نظام و توهین به مقدسات بود. اتهام دیگر، توهین به آیت الله خمینی بود. اتهام آخر، هتک حیثیت روحانیت بود و منظور شرکت در جلسه‌ای بود که در آن کسانی به دین و مقدسات و نظام توهین کرده بودند.

39. در جریان بازجویی‌ها دو نفر با ما هم پرونده شدند که آنها را نمی‌شناختم. یکی آقای سعید صدرکارمند ایرانی سفارت آلمان در تهران بود و دیگری هم آقای خلیل رستم خانی که مترجم بود. بعد از کنفرانس برلین در بازجویی‌ها متوجه شدم که آنها از اعضای سابق اتحادیه کمونیستی بودند. اتحادیه کمونیستها گروهی بودند که بعد از انقلاب جریان آمل را به وجود آورده بودند. این دو نفر قبلا سالها در زندان بودند و بعد از آزادی به کار مترجمی مشغول شده بودند. چون آنها با کنفرانس برلین مرتبط شده بودند آنها را هم بازداشت کرده بودند.

40. بعد از تفهیم اتهام من را به زندان اوین بردند. در اوین مدتی با دو نفر دیگر در جایی شبیه انفرادی بودم.

بازجویی

41. حدود یک ماه کامل تقریبا هر روز من را بازجویی می‌کردند. بازجویی‌ها طولانی بودند. تقریبا از ساعت هشت و نیم یا نه صبح بازجویی‌ها شروع می‌شدند تا حدودا ساعت دوازده و نیم که وقت نماز و نهار بود و تعطیل می‌کردند. بازجویی‌ها را دوباره حدودا از ساعت دو و نیم یا سه بعدازظهر از سر می‌گرفتند و تا ساعت پنج یا شش بعد از ظهر ادامه می‌دادند. در مجموع من حدود 100 ساعت بازجویی شدم.

42. برای بازداشت طبق قانون قاضی باید متکی به اسناد اقدام کند. [6] اما در واقع چنین نبود. من مرتکب جرمی نشده بودم. سندی هم بر علیه من نداشتند. تنها سند جرم صحبت‌هایی بودند که در کنفرانس برلین کرده بودم.

43. بنا به گفته قاضی پرونده من نه جلد بود که شامل تمام فعالیت‌های بعد از انقلاب من مثل سخنرانیها، مصاحبه‌ها، مقالات و سفرهای من می‌شدند. در آن زمان تلویزیون بی بی سی و تلویزیون صدای آمریکا وجود نداشتند. ولی تمام مصاحبه‌های من با رادیو فرانسه، رادیو بی بی سی، رادیو صدای آمریکا و جاهای دیگر را در اختیار داشتند. همچنین یک سری شوندهای تلفنی هم داشتند. سنوالاتشان از این قبیل بود: «کجا رفته اید؟»، «چرا در این بیانیه این را گفته اید؟»، «چرا در آن سخنرانی این را گفته اید؟»، «چرا در این مصاحبه این را گفته اید؟» تماما بحثها و حرفهای فکری بودند و از سنخ فکر و اندیشه. [7] هیچ گونه سند و مدرکی دال بر اینکه من جرمی را در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی مرتکب شده باشم نداشتند.

44. در طول بازجویی‌ها روی این مسئله تاکید می‌کردم که با وجودی که این حرف‌ها را زده‌ام، درست یا نادرست، اینها مطلقا جرم محسوب نمی‌شوند. ممکن است که حرف من از بیخ و بن غلط باشد و با حرف من مخالفت داشته باشید، ولی حرف غلط جرم محسوب نمی‌شود.

45. در بازجویی‌ها و در زندان در مجموع برخوردها خوب بود و هیچ گونه برخورد فیزیکی یا حتی برخورد توهین‌آمیز با من نداشتند. در دوران بازجویی، در عین اینکه رابطه من با دادیار داسرا بسیار تلخ و خشک بود، هرگز کلمات توهین‌آمیز به کار نبردند. با گذشت زمان روابط من با آنها رو به بهبود نهاد. احتمالا دلیل آن این بود که آنها در عمل متوجه شدند که مسئله آن طور که آنها فکر می‌کردند نیست و شاید یک تصورات غلطی داشته‌اند. از طرف دیگر من برخورد دوستانه‌ای با آنها داشتم. هر صبح را، با سلام، علیک، صبح به خیر، حال شما چطور است، شروع می‌کردم و در حقیقت این گونه بازجویی من شروع می‌شد. به نظر من، بخشی از برخوردهای بازجوها با زندانبانان بستگی به نوع رفتار زندانی‌ها با آنها دارد، به هر حال آنها هم انسان هستند. در صورت برخورد دوستانه، آنها هم ممکن است [برخورد خوبی داشته باشند].

46. در زمان بازجویی در داسرای دادگاه ویژه نه دست بند بود و نه چشم بند. البته فقط یک بار هنگام اعزام از اوین به داسرا دستبند زدند و با اعتراض من دیگر تکرار نشد. صبح من را سوار ماشین کرده و از زندان اوین به داسرای دادگاه ویژه روحانیت برای بازجویی می‌بردند. کاملا آزاد بودم و می‌توانستم صحبت بکنم. در داسرا هم در اتاق بازجویی بازجو در یک طرف می‌نشست و من هم در طرف دیگر. در خیابان مقدس اردبیلی تهران دو ساختمان در کنار هم وجود دارند. یکی داسرای ویژه روحانیت است و دیگری دادگاه ویژه روحانیت.

47. داخل زندان اوین یک مجمع‌الجزایر است. وزارت اطلاعات زندان انفرادی مخصوص خود را دارد (انفرادی 209). سازمان زندان‌ها انفرادی اختصاصی خود را دارد (بند 240). سپاه زندان علی حده دارد (بند 2 الف). دادگاه ویژه روحانیت زندان علی حده دارد (بند 325). زندان اوین واقعا یک زندان نیست بلکه شامل سه، چهار زندان می‌شود که همه مستقل از هم عمل می‌کنند. با اینکه ظاهرا زیر نظر سازمان زندانها هستند ولی عملا اینطور نیست. من در بند 325 که مربوط به دادگاه ویژه روحانیت بود زندانی بودم.

دادگاه

48. بعد از یک ماه من تقاضا کردم که تا زمان تشکیل دادگاه آزاد باشم که با این درخواست موافقت نکردند. ولی گفتند که دادگاه را زود تشکیل می‌دهیم. تقریبا یک ماه بعد دادگاه من تشکیل شد که سه جلسه طول کشید. با وجود تشکیل به موقع دادگاه من و رعایت قوانین آئین دادرسی در ظاهر، متأسفانه چندین مسئله خلاف

قانون انجام وجود داشت.

49. اولین خلاف قانون بازداشت من قبل از محاکمه شدن در دادگاه بود. یعنی همان بازداشت موقت. طبق قانون جمهوری اسلامی فقط در سه مورد می توان اشخاص را قبل از محاکمه بازداشت موقت کرد. اول، زمانی که امکان فرار متهم وجود داشته باشد. دوم، در صورت امکان محو آثار جرم و سوم در صورت احتمال تبانی. [8] در مورد من، هیچ یک از این سه مورد صدق نمی کرد. برای اینکه من با وجود اینکه در پاریس بودم و یقین داشتم که من را مستقیم از فرودگاه به زندان اوین خواهند برد، با این حال خود را آماده کرده بودم. حکم بازداشت من قبلاً صادر و اعلان شده بود. امکان فرار برای من وجود نداشت. جرمی هم مرتکب نشده بودم که امکان محو آن وجود داشته باشد.

50. از طرف دیگر صحبت‌های من در کنفرانس برلین، همگی در رسانه‌های جهانی پخش شده بودند و نمی شد آنها را نه از بین برد و نه حتی انکار کرد. همینطور فیلم آن را همه و از جمله خود آنها در اختیار داشتند. از طرفی گفته ها و نوشته های من را نمی توانستم از بین ببرم. امکان تبانی هم وجود نداشت. من با چه کسانی می توانستم تبانی بکنم؟ مثلاً با اعضای کنفرانس برلین؟ با آقای گنجی که در آن زمان در زندان بودند؟! افرادی هم حداکثر 20 روز می تواند باشد. البته باز طبق نص قانون اساسی بعد از 24 ساعت باید متهم را به دادگاه ببرند. [9]

51. امر خلاف قانون دیگر علنی نکردن دادگاه بود. با این که اول قول داده بودند دادگاه علنی خواهد بود اما در آخر به وعده عمل نکردند و قانون را هم نقض کردند. خلاف سوم، اجازه ندادن انتخاب وکیل تعیینی بود. یکی از دوستان خود به نام آقای رهامی را به عنوان وکیل معرفی کردم که مورد قبول آنها واقع نشد. آقای رهامی در عین اینکه روحانی و وکیل بودند، نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی و دانش آموخته دانشگاه هم بودند. ایشان وکیل آقای نوری و نیز همراه با خانم عبادی وکیل دانشجویان در ماجرای کوی دانشگاه بود. [10]

52. به آنها تاکید کردم که در صورت نداشتن وکیل تعیینی، وکیل نخواهم گرفت. آنها هم تاکید کردند که در صورت انتخاب نکردن وکیل، وکیل تسخیری برای من تعیین خواهند کرد که همان طور هم شد. خودشان یک روحانی را که وکیل یک پایه دادگستری بود به عنوان وکیل من انتخاب کردند. البته از ایشان راضی بودم چون از من خوب دفاع کردند.

53. خلاف قانون دیگر این بود که از پنج جرم نسبت داده شده به من، هیچ یک قانوناً جرم محسوب نمی شدند. سندی هم دال بر ارتکاب این جرائم ارائه ندادند. وکیل تسخیری من تمام آنها را طبق قانون و احکام فقهی رد کرد و به طور مستند نشان داد که تمام آن حرفها نادرست و غیر قابل اثبات هستند.

54. خلاف قانون دیگری که انجام پذیرفت، تحویل ندادن کیفرخواست من قبل از محاکمه من بود. فقط چند روز پیش از تشکیل دادگاه متن آن را برای خواندن و یادداشت برداشتن به من نشان دادند و اجازه ندادند یک نسخه از آن را داشته باشم. بعد از پایان جلسه دوم دادگاه، اعتراض کرده و درخواست کیفرخواست برای دفاع از خود را کردم در پایان جلسه دوم دادگاه، کیفرخواست را به من دادند که عملاً هم فایده ای نداشت. متن تایپ شده آن در سایت من است.

55. امر خلاف قانون دیگر تحویل ندادن حکم اول من بود. این حکم شامل حکم اعدام و دو سال حبس بود. فقط اجازه دادند متن حکم را بخوانم و برای اعتراض و تقاضای تجدید نظر یادداشت کنم. در طول چهار سال و نیم زندان مرتب تقاضا می کردم تا متن حکم را به من بدهند ولی هرگز به خواسته قانونی من پاسخ مثبت ندادند. هنوز هم حکم را در اختیار ندارم. قانوناً حکم را باید به دست من یا به وکیل من بدهند.

56. امر خلاف دیگر قانونی، این بود که لایحه دفاعی من که توسط وکیل تهیه شده بود را به من ندادند. این لایحه حدوداً 70، 80 صفحه بود که وکیل تسخیری من آن را نوشته بود. حتی با وجود اصرار من، وکیل آن را به من نداد. بعد از زندان وکیل به من گفت که به خاطر منع دادستان دادگاه ویژه روحانیت، آقای نکنونام، اجازه ندارم آنها را به شما تحویل بدهم و نداد. در هر حال الان بعد از گذشت چهارده سال، هنوز متن دفاعیات وکیل خود را در اختیار ندارم. به نظر می آمد که از انتشار این اسناد در میان مردم بیم داشتند. علی رغم بی پروایی در مورد نقض آشکار حقوق بشر و انتقادهای جهانی، سعی می کنند سند و مدرک در اختیار مخالفان و منتقدانشان قرار ندهند.

57. مسئله خلاف قانون دیگر، تشکیل دادگاه بدون اطلاع قبلی من بود. صبح روز دادگاه، در اوایل مهر ماه سال 1379، من را خواستند و من را از زندان به داسرا آوردند تا بعد از مدتها با خانواده ام دیداری داشته باشم. وکیل من هم حضور داشت که به من اطلاع دادند که آن روز، روز دادگاه است.

58. با تعجب پرسیدم برای چه دادگاه است؟! در زندان اوین، از آنجایی که می دانستم دادگاه را به زودی تشکیل خواهند داد، در مورد پنج ماده اتهامی، قبلاً با وکیل در مورد دفاعیات صحبت کرده بودم. قرار شده بود که از منظر حقوقی ایشان دفاع بکنند و از منظر اسلامی و مذهبی هم من به اتهامات جواب بدهم.

59. در خصوص پنج مورد اتهامی، یادداشتهای اولیه ای برای خود در زندان نوشته بودم که با خود آورده بودم تا با وکیل، آقای برزگر، مشورتی داشته باشم. وقتی وکیل به من اطلاع داد که همین الان دادگاه هست گفتم که اصلاً از این موضوع اطلاعی نداشتم و در زمان حاضر آمادگی لازم برای دفاع از خود را ندارم. به ایشان اعتراض کردم که شما وکیل من هستید. به چه دلیلی این را قبول کردید؟! باید از قبل اعلام بکنند تا من آمادگی قبلی داشته باشم! او هم البته دلایلی آورد و گفت چاره ای نیست باید در دادگاه شرکت کنیم.

60. از ایشان در باره علنی بودن دادگاه سؤال کردم که گفت دادگاه غیر علنی است. دلیل آن را پرسیدم چون از قبل به من قول علنی کردن دادگاه را داده بودند. به وکیل اعلام کردم که تحت این شرایط دفاع نخواهم کرد. ایشان سعی کرد مرا قانع کند. در پاسخ اعلام کردم که به دادگاه غیر علنی و غیر قانونی نخواهم رفت.

61. به سراغ آقای رازینی قاضی شعبه اول دادگاه ویژه و رئیس کل دادگاههای ویژه روحانیت رفتم. او قول داده بود که دادگاه علنی خواهد بود. پرسیدم که چرا دادگاه من علنی برگزار نمی شود؟ در جواب اظهار داشتند که دلیل آن را نمی دانند و این مسئله بستگی به تشخیص قاضی دارد. گفتم شما به من قول داده بودید؟ گفت بله، ولی تشخیص قاضی [این بوده که دادگاه علنی نباشد.] البته به لحاظ صوری درست می گفت.

62. تحت این شرایط به وکیل اعلام کردم که دفاع نخواهم کرد و در صورت تمایل، ایشان می توانند به تنهایی به دادگاه بروند. در جواب به من گفتند در صورت نیامدن من به دادگاه، ایشان به تنهایی به دادگاه خواهند رفت و در صورت عدم حضور من، در نهایت تمام مسائل به ضرر من تمام خواهند شد. در هر حال در نهایت تن دادم. در آن شرایط بحرانی و استرس آور، توان تصمیم گیری درست را نداشتم. وکیل توصیه کرد در دادگاه ما به غیر علنی بودن دادگاه اعتراض خواهیم کرد و فکر می کنم مؤثر واقع شود. ایشان به من گفتند که [در دادگاه] حرف من را تائید خواهند کرد. بنا بر این، من هم قبول کرده و در دادگاه اعتراض خود را مطرح کردم. البته بعدها که با واقعبینان بیشتر آشنا شدم از این که در چنان دادگاهی شرکت کردم پشیمان شدم.

63. به دلیل علنی نبودن دادگاه، بیشتر از چهار یا پنج نفر در دادگاه من حضور نداشتند. آقای محمد سلیمی - که الان رئیس دادگاه ویژه روحانیت است - قاضی دادگاه بود، آقای نکونام، دادستان دادگاه ویژه روحانیت، دادیار، یک منشی و من و وکیل در جلسه حضور داشتیم.

64. بعد از اعتراض در مورد علنی نبودن دادگاه به من گفتند که دلیل علنی نبودن این است که دادگاه علنی افکار مردم را جریحه دار خواهد کرد. در جواب به آنها گفتم که تمام اتهامات من در رسانه ها پخش شده است و در تلویزیون من را بارها متهم کرده و من را مرتد اعلام کرده اند و حرفهای بسیاری بر علیه من زده شده است. آنها هیچ کدام عواطف ایمانی مردم را جریحه دار نمی کند و حالا که می خواهم از مسلمان بودنم دفاع بکنم، این را جریحه دار کردن افکار مذهبی مردم تلقی می کنید؟!

65. در این مورد تصمیم قبلی گرفته شده بود. بعد از دستور غیر علنی کردن دادگاه من، حداقلی که از آنها تقاضا داشتم، حضور خانواده من (همسر و بچه ها) در دادگاه بود که از قبل برای ملاقات من آمده بودند و در بیرون بودند که مورد قبول آنها واقع نشد. آقای سلیمی خندیدند و گفتند حالا که ما متهم به استبداد هستیم، این هم رویش! این اصطلاحی بود که قاضی دادگاه استفاده کردند!

66. در دادگاه اول، کیفرخواست را خواندند که متن آن را در سایت خودم گذاشته ام. وکیل من هم چون از قبل آمادگی نداشتند، شفاهی یک دفاعیه بسیار کوتاه و ضعیفی از من کردند و قول دادند که بعداً لایحه را خواهند نوشت. دادگاه دوم و سوم هم به همین صورت ادامه پیدا کردند. دادگاه دوم، یک هفته بعد از آن بود. دادگاه سوم هم یک هفته بعد از دادگاه دوم بود.

67. در 27 مهر ماه 1379 حکم من را صادر کردند. در آن زمان در زندان بودم و خبری از حکم صادره نداشتم.

68. در آن زمان اعتراضات و فشارهای بسیاری از طرف افکار عمومی علیه حکومت ایران و به طور خاص علیه دادگاه ویژه روحانیت وجود داشت. در داخل ایران مطبوعات اصلاح طلب و مجلس ششم بودند که مرتب اعتراض می کردند. آقای خاتمی رئیس جمهور و آقای کروبی رئیس مجلس هم از من دفاع کردند. در داخل کشور در حمایت از من یک فضای بسیار سنگینی علیه دادگاه ویژه ایجاد شده بود. در سطح جهانی هم حمایتهای بسیار گسترده ای از من در جریان بود. مثلاً در آلمان به دلیل انتشار سخنرانی ها و صحبت های من در مطبوعات معتبر آلمانی، من را می شناختند.

69. از طرفی به دلیل داشتن مریضی دیابت، پزشکان از جمله پزشکان بدون مرز و پزشکان آلمانی در مورد وضعیت بیماری من به دولت ایران هشدار داده بودند. خانم آن ماری شیمل که از اسلام شناسان معروف آلمانی بودند، در نامه ای به آقای خاتمی اعتراضشان را ابراز کرده بودند. 60 ، 70 نفر از اسقفها و رهبران مذهبی کاتولیک و پروتستان آلمان، در حمایت از من نامه ای امضاء کرده بودند. [11] با توجه به این شرایط سخت و جوی که علیه حکومت ایجاد شده بود، آنها می خواستند که سر و ته قضیه را با یک مصاحبه تلویزیونی به هم بیاورند. بنابراین، آقای محسنی اژه ای مصاحبه ای انجام داده و اعلام کردند که حکم از طرف قاضی صادر شده است، ولی ایشان گفتند که با موارد اول و دوم اتهام من موافق نیستند. من [در زندان] از طریق تلویزیون مصاحبه تلویزیونی آقای محسنی اژه ای با روزنامه نگاران و خبرنگاران را دیدم.

70. اولین اتهام، مسئله ارتداد بود. اتهام دوم، اقدام برای براندازی نظام بود. با اینکه خبرنگاران سعی در دانستن اتهامات و حکم صادره کردند، ایشان پاسخ ندادند. آقای محسنی در برابر اصرار خبرنگاران مبنی بر اطلاع از احکام صادره علیه من خبرنگاران را تهدید کردند که به دلیل قطعی نبودن این حکم، در صورت انتشار آن، با آنان برخورد خواهد شد. در واقع نمی خواستند که حکم اعدام من در بیرون منتشر شود.

71. به مدت یک ماه بعد از آن من از حکم صادره اطلاعی نداشتم. در اول آذر ماه، من را از زندان به داسرا آوردند و دادستان، آقای نکونام، اعلام کردند که آقای سلیمی حکم اعدام من را داده است ولی حکم اعدام اجرا نمی شود. وقتی دلیل آنرا پرسیدم در جواب اظهار داشتند که آقای محسنی اژه ای از شما حمایت کرده اند.

72. از قبل به من گفته بودند که در صورت حکم دادن قاضی، حکم را حتما اجرا خواهند کرد. در مورد اجرا نشدن در میان دوستان دو حکم دو نظر وجود داشت. یک نظر این بود که آنها می‌خواستند حکم بدهند ولی آن را اجرا نکنند برای اینکه من و دیگران را بترسانند. استنباط خود من هم همین است. نظر دیگر این بود که می‌خواستند حکم را بدهند و اجرا هم بکنند ولی متوجه شدند که به دلیل وجود فشارهای داخلی و خارجی در نهایت باید هزینه بسیار بالایی را بپردازند. از طرف دیگر در داخل حکومت هم موافقتی وجود نداشت. آقای خاتمی، آقای کروبی و آقای منتظری از من دفاع کردند. مجمع روحانیون مبارز تهران هم از من دفاع کردند. معلوم بود حکم ارتداد به من نمی‌چسبید. در نهایت هم وقتی که حکم من به دست آقای خامنه‌ای رسید، آقای خامنه‌ای هم مخالفت کردند.

73. به نظر می‌رسد که سناریوی آنها این بود که حکم را صادر کنند ولی من را و ادار به تقاضای عفو بکنند. بعد هم با عفو من را آزاد کرده و در این صورت به جای اعدام جسم، شخصیت من را اعدام بکنند. پیشنهاد کردند که یک نامه به مقام رهبری بنویسم و از ایشان درخواست دخالت بکنم. من هم این پیشنهاد را رد کردم و تاکید کردم که این کار را نخواهم کرد.

74. در جواب به آنها اشاره کردم که آقای خامنه‌ای به دو دلیل حتما با این حکم مخالفت خواهند کرد. اول، آقای خامنه‌ای از زمان قبل از انقلاب من را می‌شناختند. ممکن بود که با من موافق نباشد و افکار من را قبول نداشته باشند، اما در عین حال ایشان من را هم مرتد قلمداد نمی‌کنند. دوم، آقای خامنه‌ای ولی فقیه هستند و می‌دانند که حرفهای من ارتداد محسوب نمی‌شوند. در پایان به آقای دادیار داسرا که پیشنهاد دهنده بود گفتم فرضا اگر هم آقای خامنه‌ای موافقت بکنند شما نگران نباشید و حکم را اجرا بکنید. می‌گویند که اگر آدم دیابتی بیشتر از 50 سال عمر بکند، آدم بازیافتی است! من 52 ساله هستم و هیچ مشکلی ندارم، و نگران مسئله‌ای هم نیستم.

75. بعد از صدور حکم فقط اجازه خواندن آن را به من دادند. حتی حکم را به من ندادند. سپس اظهار داشتند که من و وکیل می‌توانیم اعتراض کنیم. من هم یک لایحه اعتراضی نوشتم که به دادگاه تجدید نظر دادگاه ویژه روحانیت فرستاده شد. بعد هم وکیل من لایحه اعتراض نوشت. دادگاه ویژه روحانیت دادگاه تجدید نظر مستقل دارد. بعد از دو سال در حبس بودن، دادگاه تجدید نظر حکم صادره را نقض شده اعلام کرد. دادگاه تجدید نظر درخواست محاکمه مجدد من و تشکیل دوباره دادگاه دوم را داد.

دیدار هیئت حقوق بشر سازمان ملل از زندانیها در ایران

76. سال 81 هیئت حقوق بشر سازمان ملل برای بازرسی زندانها به ایران آمدند. [12] آقای لویی ژوئنه رئیس هیأت گروه حقوق بشر بودند. [13] از بعضی از زندانی‌های سیاسی و غیر زندانی‌ها دیدار کردند. در زندان اوین با من و آقای گنجی دیدار کردند. هیأت آنها شامل آقای لویی ژوئنه، حقوقدان فرانسوی، خانمی الجزایری-فرانسوی، یک مترجم و یک آقای دیگر بود.

77. در روز دیدار، لویی ژوئنه به محض ورود به بند ما مأمورین زندان را بیرون کرد و فقط سه نفری با من به صحبت نشستند. پرسیدند «آیا شما شکنجه شدیده اید یا خیر؟» در جواب به آنها گفتم اگر منظور شما از شکنجه برخورد فیزیکی است، خیر. حتی به من توهین هم نکرده اند. اما زندان انفرادی در جمهوری اسلامی یک نوع شکنجه محسوب می‌شود. به آنها گفتم که دو نوع شکنجه در جمهوری اسلامی وجود دارد که شما حقوقدانان غربی، از وجود یکی از آنها اطلاع دارید و نوع دیگر را نمی‌فهمید. انفرادی نوعی است که شما می‌فهمید. انفرادی تعریف روشنی دارد که شما با آن آشنا هستید. انفرادی و به طور خاص انفرادی جمهوری اسلامی خودش یک نوع شکنجه تمام عیار محسوب می‌شود. نوع دیگر شکنجه در جمهوری اسلامی که شما آن را خوب نمی‌فهمید، شکنجه بازجویی است.

78. به آنها گفتم که من 100 ساعت در دادگاه ویژه و بعد هم 150 ساعت در دادگاه انقلاب، بازجویی شده‌ام. تمام این بازجویی‌ها تفتیش عقاید بوده‌اند. اتهامات من حتی از نظر قانون اساسی جمهوری اسلامی جرم محسوب نمی‌شوند. تمام سئوالات طولانی از من در دو بازجویی دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب این بوده که چه گفته‌ام، چه نوشته‌ام و چه مصاحبه‌ای کرده‌ام! تمام آنها افکار من هستند، فکر هم به خودی خود مطلقا جرم نیست. ساعتها با بازجو روی یک مسئله بسیار ساده که چرا مثلا با فلان کس سلام و علیک کرده‌ام، باید بحث می‌کردم. این یک مسئله‌ای است که غربی‌ها به طور معمول نمی‌فهمند. زیرا آنها مدت‌هاست با تفتیش عقاید و انگزسیون وداع کرده اند و حداقل چنین مواردی در کشورهای پیشرفته چنان نادر است که به حساب نمی‌آید.

79. از آنجا که مطمئن نبودم هیئت حقوق بشر را در شرایط مناسب یعنی بدون حضور مأموران زندان و یا امنیتی دیدار کنم، قبلا مواردی را می‌خواستم با آنان در میان بگذارم را نوشته بودم تا در صورت دیدار هم شفاهی بگویم و هم به شکل مکتوب در اختیارشان بگذارم. چون دیدار در شرایط مطلوب انجام شد، هم شفاهی توضیح دادم و هم یادداشت را در اختیارشان گذاشتم. در آن متن 14 مورد نقض قانون ذکر شده بود که در باره من صورت گرفته بود. این موارد غیر قانونی بر اساس معیارهای حقوق بشر نبودند بلکه بر خلاف معیارهای قانون اساسی و قوانین عادی جمهوری اسلامی صورت گرفته بودند.

محاکمه دوم

80. مجددا در تابستان 81 محاکمه شدم که مجموعا هفت سال مجازات حبس گرفتم. آقای علی رازینی قاضی من بودند. چهار سال حبس برای توهین به مقدسات، به دلیل اینکه حجاب را امری اختیاری دانسته بودم. دو سال برای نشر اکاذیب از جمله چند اظهار نظر درباره قتل‌های زنجیره‌ای و یک سال هم به دلیل شرکت در

کنفرانس برلین. پس از چهار سال و نیم با استفاده از ماده 38 قانون مجازات اسلامی، که معروف به آزادی مشروط است، از زندان آزاد شدم. روز آزادی من 17 بهمن ماه 1383 بود.

پرونده ملی-مذهبی

81. در اوایل سال 1380 من را در رابطه با جریان ملی-مذهبی بازجویی کردند. مهندس سبحانی و دکتر پیمان و شمار زیادی دیگر از دوستان ملی-مذهبی هم در این رابطه دستگیر شدند. من را در رابطه با این پرونده از زندان اوین به زندان انفرادی بند 59 که زندان سپاه در عشرت آباد بود منتقل کردند. حدوداً 150 ساعت به مدت سه ماه و نیم بازجویی شفاهی و کتبی شدم. این دفعه بازجویی در مورد پرونده ملی-مذهبی ها، بیانیه ها و فعالیت‌های سیاسی بود و اتهامات دادگاه کنفرانس برلین گاهی در حاشیه مطرح می‌شدند.

82. بعد از سه ماه و نیم، مجدداً من را به زندان اوین برگرداندند. بازجویی زندان سپاه که مربوط به شعبه 26 دادگاه انقلاب بود به من گفت که از نظر ما شما مشکلی ندارید. اما او گفت پرونده را به دادگاه ویژه و اگذار خواهند کرد تا آنها تصمیم بگیرند. اما در این رابطه دادگاه ویژه من را محاکمه مجدد نکرد. البته فکر میکنم که پرونده من هنوز باز است در حالی که دوستان دیگر من محاکمه شدند و چهار تا یازده سال حبس گرفتند.

خلع لباس روحانیت

83. در سایت من عکسهای من در قسمت گالری هستند. در عکس رفتن من به زندان، با کیف سامسونت و لباس روحانی در حال خارج شدن از خانه هستم و در پشت سر من آقای احمد زیدآبادی و مأمور دادگاه ویژه روحانیت هستند. و بعد از چهار سال و نیم آزادی در حین بیرون آمدن از زندان، همان کیف را در دست گرفته ام منتها با کاپی‌شن و بدون لباس روحانی. در حکم دادگاه اول من خلع لباس هم قید شده بود. هر دو عکس را پسر من روح الله گرفته است.

84. روز اول که به زندان رفتم لباس روحانی به تن داشتم. روز دوم بود که آقای نکونام به دادیار دستور پوشیدن لباس روحانیت من را دادند. دادیار هم این مسئله را به من اعلام کرده و من لباس را به کنار گذاشتم. چون بدون لباس روحانیت (قبا و عبا) پیژامه در تن داشتم و شلوار به تن نداشتم، نمی‌توانستم با چنان وضعیتی باشم. ناگزیر به خانه زنگ زدم که برای من شلوار بیاورند. بعد از آن روز، هرگز لباس روحانی به تن نکرده‌ام. یکی دیگر از موارد چهاردهگانه غیر قانونی هم همین مسئله بود که قبل از تشکیل دادگاه و صدور حکم قضایی به من دستور خلع لباس روحانیت دادند.

85. با اینکه در ایران نیستم و دور از دسترس آنان، به دو دلیل لباس روحانیت را نمی‌پوشم. دلیل اصلی این است که حتی در صورت اصرار آقایان به پوشیدن لباس روحانیت، هرگز این لباس را بر تن نخواهم کرد. حتی در آن زمان هم لباس روحانیت برای من اهمیتی نداشت و فقط در تنم بود. این لباس از این نظر برای من اهمیت داشت، و هنوز هم عقیده دارم، که در جامعه ایران این لباس یک مصنوعیت و نفوذ کلامی در بین توده‌های مردم دارد که یک غیر روحانی ندارد.

86. حتی مخالفان جمهوری اسلامی که به آخوندها 24 ساعته فحش می‌دهند، زمانی که یک آخوند به نام دین حرفی بزند، به آن اعتبار بیشتری می‌دهند. حتی الان هم بخشی از اعتبار صحبت‌های دینی من، به غیر از صحبت‌های سیاسی، به خاطر اعتبار و سابقه روحانیت من است. وقتی که بی بی سی و صدای آمریکا با من مصاحبه می‌کنند، معمولاً در مورد مسائل نظری و دینی از من سوال می‌کنند.

زمانی که در قم بودم باوری به لباس روحانیت نداشتم و آنرا اساساً مفید نمی‌دانستم. در عین حال پیش از انقلاب، فکر می‌کردم که با این لباس بیشتر و بهتر می‌توانستم مبارزه بکنم و با مردم مذهبی در مساجد ارتباط برقرار بکنم. بیشتر به عنوان یک وسیله ارتباطی و آگاهی دادن به مردم از آن استفاده می‌کردم. بعد از راه پیدا کردن به مجلس شورای اسلامی، کاملاً منبر را کنار گذاشته و از طریق دین نان نمی‌خوردم. دیگر به قم نمی‌رفتم و شهریه نمی‌گرفتم.

87. ولیکن دلیل اصلی پوشیدن لباس روحانیت این است که از وقتی لباس را از من گرفته‌اند، به خصوص بعد از تجربه زندان و ظلم و ستمی که اینها به مردم می‌کنند- شنیدن کی بود مانند دیدن- [به لباس روحانیت علاقه‌ای ندارم]. یک زمانی است که ظلم بر دیگران می‌شود، و در صورت شنیدن با آن مخالفت می‌کنید و با مظلوم همدردی. اما زمانی هم این اتفاق بر سر خود آدم می‌آید. با اینکه با من برخورد خیلی تندی نداشتند ولی بعد از تجربه آن همه بی‌قانونی و ستم، دیگر به کلی اعتقاد من به این سیستم را از دست دادم. به همین مناسبت لباس روحانیت برای من یک دافعه دارد و دیگر آنرا نمی‌پوشم.

88. دلیل مهم دیگر، این است که در خارج از کشور برای سخنرانی‌ها از لباس روحانیت می‌توان استفاده کرد اما این لباس کارکرد و کاربردی در اینجا ندارد. یکی از دلایلی که در کنفرانس برلین سه روز تمام به من فحش دادند و شعار دادند "ملا برو گم شو"، دلیلشان این بود که لباس روحانیت نماد اسلام و جمهوری اسلامی است. در دادگاه ویژه به آقای نکونام اشاره کردم که وقتی سه روز تمام به من فحش دادند و من را به عنوان مزدور جمهوری اسلامی محکوم کردند، شما امروز اتهام براندازی جمهوری اسلامی را به من می‌دهید! واقعیت این است که در آنجا به شما دسترسی نداشتند، به من فحش می‌دادند.



89. از همه مهمتر اینکه از روزی که به خارج از کشور آمده‌ام، مخصوصاً دو سال اول، برنامه‌ام این بوده است که به زودی به ایران برگردم. فرضاً اگر لباس روحانیت را هم بپوشم و بعد به ایران برگردم، در این صورت به عنوان اینکه من کاری خلاف قانون کرده‌ام، باید به زندان بروم.

- [1] شهر نیوکاسل (Newcastle upon Tyne) در شمال شرق انگلستان واقع شده است. در سال 2011 جمعیت این شهر 280,200 نفر بوده است. استخراج ذغال سنگ از قرون وسطی از صنایع اصلی در این شهر بوده است، اما تا اواخر دهه 1990 اکثر معادن ذغال سنگ در این ناحیه تعطیل شده‌اند.
- [2] کمیته مشترک ضد خرابکاری در بهمن 1350 برای ایجاد هماهنگی بین نهادهای امنیتی تاسیس شد. زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری پس از انقلاب تغییر نام پیدا کرد و بازداشتگاه توحید نامیده شد. این زندان سرانجام در بهمن ماه 1382 تبدیل به موزه گردید و از آن تاریخ تا کنون با عنوان موزه عبرت شناخته می‌شود. برای اطلاعات بیشتر به <http://radiokoocheh.com/article/108775> مراجعه نمایید.
- [3] بنیاد هاینریش بل (Heinrich Boll Foundation) سازمانی در آلمان است. این سازمان خود را «کنش‌یاری برای چشم‌اندازها و دورنماهای سبز، اندیشکده‌ای برای اصلاح سیاست‌گذاری و شبکه‌ای بین‌المللی» تعریف می‌کند. به گفته پایگاه اینترنتی بنیاد هاینریش بل این نهاد در «ارتباط تنگاتنگ» با حزب سبز آلمان است.
- [4] در سپتامبر 1992 چند فرد مسلح ایرانی تعدادی از رهبران حزب دموکرات کردستان ایران را در رستوران میکونوس در برلین به قتل رساندند. این حمله یکی از حملاتی بود که به قصد ارباب و مختل کردن فعالیتهای مخالفین جمهوری اسلامی در خارج از کشور صورت گرفت. برای اطلاعات بیشتر در مورد این واقعه به [قتل در میکونوس: تحلیل یک ترور سیاسی](#) مراجعه کنید.
- [5] اتهامات آقای اشکوری در کیفرخواست این گونه عنوان شد: الف - توهین به مقدسات اسلام و انکار و رد ضروریات و مسلمات دین مبین اسلام و احکام جاودانه قرآن از طریق ایراد سخنرانی بر علیه حجاب اسلامی و قوانین جزائی اسلام و قرآن و همچنین مصاحبه با برخی رادیوهای بیگانه و انکار جاودانگی احکام اسلام و قرآن (موضوع مسئله اول القول فی الارتداد تحریر الوسیله حضرت امام «رض» و ماده ۵۱۳ قانون تعزیرات)
- ب - محاربه و افساد فی‌الارض و اقدام علیه امنیت کشور از طریق شرکت و سردمداری جمعیتی که با شعار تغییر نظام دینی فعالیت نموده و شرکت در کنفرانس خفت بار برلین و ایراد سخنرانیهای ضد نظام و شرکت در جلسه سازمان فدائیان خلق (شاخه اکثریت) در برلین و اقدامات مشابه دیگر در خارج از کشور (موضوع مواد ۱۸۶ و ۴۹۸ از قانون مجازات اسلامی)
- ج - فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی و نشر اکاذیب به منظور تشویق اذهان عمومی از طریق سخنرانی، نوشتن مقاله و مصاحبه با نشریات و رادیوهای بیگانه (موضوع مواد ۵۰۰ و ۴۹۸ قانون مجازات اسلامی)
- د - اهانت و افتراء به حضرت امام «رض» از طریق نسبت دادن مطالب کذب به معظم له (موضوع مواد ۵۱۴ و ۴۹۷ قانون مجازات اسلامی)
- ه - هتک شدید حیثیت روحانیت از طریق ارتکاب اعمال فوق‌الاشاره.
- [6] ماده 32 آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌گوید: «در موارد زیر هرگاه قرائن و امارات موجود دلالت بر توجه اتهام به متهم نماید، صدور قرار بازداشت موقت جایز است:
- الف - جرائمی که مجازات قانونی آن اعدام، رجم، صلب و قطع عضو باشد.
- ب - جرائم عمدی که حداقل مجازات قانونی آن سه سال حبس باشد.
- ج - جرائم موضوع فصل اول کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی.
- د- در مواردی که آزاد بودن متهم موجب از بین رفتن آثار و دلایل جرم شده و یا باعث تبانی با متهمان دیگر یا شهود و مطلعین واقعه گردیده و یاسیب شود که شهود از ادای شهادت امتناع نمایند. همچنین هنگامی که بیم فرار یا مخفی شدن متهم باشد و به طریق دیگری نتوان از آن جلوگیری نمود.
- ه- در قتل عمد با تقاضای اولیای دم برای اقامه بینه حداکثر به مدت شش روز.
- تبصره 1 - در جرائم منافی عفت چنانچه جنبه شخصی نداشته باشد در صورتی بازداشت متهم جایز است که آزاد بودن وی موجب افساد شود.

تبصره 2 - رعایت مقررات بند (د) در بندهای (الف) ، (ب) و (ج) نیز الزامی است.»

[7] پرسیدن سوالهای اعتقادی در طی بازجویی رویه‌ای معمول است. به عنوان نمونه به شهادتنامه شیر کو جهانی اصل و همچنین شهادتنامه فریبا داودی مهاجر تهرانی مراجعه کنید.

[8] رجوع کنید به ماده 32 آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در پانویس شماره 6. بر اساس این ماده بازداشت موقت افرادی که متهم به جرائم مربوط به امنیت ملی هستند مجاز است. بر اساس این قانون، فرد متهم می‌تواند به قرار بازداشت موقت اعتراض کند. این بدین معنی است که قرار بازداشت موقت باید شامل توضیح دقیق دلایل صدور قرار بازداشت موقت باشد. اما در عمل قرارهای بازداشت موقت شامل اطلاعات کافی نیستند. به علاوه تقریباً هیچگاه به افراد متهم امکان اعتراض و یا اطلاعی در مورد وجود این امکان داده نمی‌شود.

[9] اصل 32 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: «هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. مختلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

[10] پس از تعطیل شدن روزنامه سلام دانشجویان دانشگاه تهران تظاهرات مسالمت‌آمیزی را در 18 تیرماه 1378 برگزار کردند. در پاسخ به این تظاهرات، افراد لباس شخصی وابسته به انصار حزب‌الله به خوابگاه دانشجویان حمله کردند. این حمله منجر به مرگ یک نفر و خسارتهای فراوان به خوابگاه دانشجویان گردید. در روزهای بعد دانشجویان به برپایی تظاهراتی وسیعی دست زده و با نیروهای امنیتی درگیر شدند. در پی این وقایع دانشجویان زیادی دستگیر و بسیاری محکوم به زندان شدند. برای اطلاعات بیشتر در مورد وقایع 18 تیر 1378 به شهادتنامه بهروز جاوید تهرانی در

<http://www.iranhrdc.org/persian/permalink/100000223.html#.VFMUXfl4pcQ> و شهادتنامه کورش صحتی در <http://www.iranhrdc.org/persian/permalink/3265.html#.VFMVIvl4pcQ> مراجعه کنید.

[11] یکی دیگر از نامه‌های حمایت از حسن یوسفی اشکوری نامه گزارشگران بدون مرز است که در سال 2002 در اعتراض به حکم هفت سال زندان وی منتشر شد. متن این نامه به انگلیسی در اینجا قابل دسترسی است: http://archives.rsf.org/article.php3?id_article=4158

[12] کارگروه بازداشت خودسرانه در سال 1992 توسط کمیسیون سابق حقوق بشر تاسیس شد. این کارگروه از 26 بهمن تا 8 اسفند 1381 از ایران بازدید به عمل آوردند. پس از این بازدید این هیئت گزارش خود را در تیر ماه 1382 منتشر کرد. برای دیدن متن انگلیسی این گزارش اینجا را کلیک کنید: <http://www.refworld.org/docid/409offd3o.html>

Louis Joinet [13]